

ادبیات و احیای فلسفه اسلامی

جیووانی للی / محسن ایمانی

خردادنامه، ش ۷، مهر ۸۵

چکیده: بازشناسی عناصر و مؤلفه‌های متون کلاسیک فلسفه اسلامی در دوران حاضر، یکی از ضروریات در ساحت نظرورزی اسلامی می‌باشد. برای این‌که این نوع از فلسفه بتواند، جایگاه اصیل خود را بار دیگر بیابد، باید از منظری نوین، لایه‌های پنهان و معانی ژرفی را که در ادبیات آن مضمّن است؛ از طریق بازخوانی محققانه متون آنها، آشکار ساخت. این مقاله با نگاهی اجمالی به این موضوع، بر ضرورت این تلاش، تأکید می‌کند.

امروزه مطالعه فلسفه اسلامی، با توجه به تأثیری که از فلسفه یونانی گرفته است، به منظور فهم تفکر اسلامی در سده‌های میانه و حتی دوران معاصر، بیش از هر زمانی اهمیت پیدا کرده است. به‌طور کلی این فلسفه به دو گرایش تقسیم می‌شود: یک گرایش شرقی ابن سینایی و دیگری گرایش غربی ابن رشدی. این دو گرایش را می‌توان دو شکل متفاوت یک امر، از قرون وسطا تا روزگار ما، تلقی کرد. در واقع تفکر اسلامی پیوسته با این دو گرایش مواجه بوده است. ما در اینجا مکتب ابن سینایی را بیش از مفهوم تاریخی صرف و در مفهوم وسیع نوافلاطونی و استنتاجی بکار می‌بریم؛ امری که ویژگی بارز فرهنگ اسلامی است. همچنین مراد از مکتب ابن رشدی، تصویری از جهان است که مطابق آن این امر که تحقیق عقلی و شریعت، به دو زمینه شناختی مجزا تعلق دارند، به رسمیت شناخته می‌شود. با تفکر ابن رشد است که روزه‌ای به سوی

امکان تولد یک تفکر استقرایی در سرزمین‌های اسلامی گشوده می‌شود. ولی مکتب ابن‌رشدی (به معنای خاص) امروزه جایگاهی شایسته در نظام‌های آموزشی کشورهای مسلمان ندارد؛ در حالی که شرق شناسان برتری رهیافت بیرونی این مکتب را در پرتو نقش واسطه‌ای آن، میان فلسفه یونانی و دوران میانه اسلامی متذکر شده‌اند و بسیار ضروری است که از این بعد، مطالعه فلسفه اسلامی مجدداً احیاء شود تا از این طریق به جنبه‌های کمتر مذهبی این فلسفه هم بها داده شود و نیز، دیگر این فلسفه در انحصار شرق شناسان غربی نباشد. اما در زمینه شعر و فن معانی بیان، تقابل فلسفی و مذهبی میان مکاتب ابن‌سینایی و ابن‌رشدی، چندان محلی از اعراب ندارد. با این همه، اگر این دو مکتب را به مثابه دو الگوی فرهنگی تلقی کنیم، می‌توان عناصر هر یک از آنها را در نظریه ادبیات یافت. جذاب‌ترین متون شعر پارسی دارای خصوصیات به‌ویژه ابن‌سینایی هستند. در واقع تفکر ابن‌رشدی عملاً در سرزمین‌های شرقی جهان اسلام از توجهات دور مانده است. اما پیش از این که بتوانیم کاملاً از این تحول مهم در شعر پارسی آگاه شویم، بهتر است که سرفصل‌های اصلی آن تحقیق مشخص شوند.

از نظرگاه غربی، همان‌طور که عبارت قرون وسطا، واژه رنسانس را به ذهن متبادر می‌سازد، به همین طریق، عبارت فلسفه مفهومی از یک روند سکولاریزاسیون را به ذهن متبادر می‌سازد، روندی که با اسکولاستیک آغاز شده است. برعکس، در جهان اسلام، محوری بودن مساله مذهب مانع از تحقق سکولاریزاسیون حقیقی مفاهیم شده است. در حالی که رنسانس‌های فرهنگی معاصر (مانند «نهضت» در جهان عرب یا انقلاب مشروطه در ایران)، نتوانستند روندی را که بتوانیم آن را یک رنسانس واقعی تلقی کنیم، به انتها برسانند. به همین دلیل، هرگاه ما از فلسفه اسلامی (در مفهوم یک تفکر نظام‌مند) صحبت می‌کنیم، همیشه باید برتری عامل مذهب را در نظر داشته باشیم. در اینجا قرون وسطای اسلامی به معنای یک دوران زمانی محصور میان قرون هفتم و پانزدهم میلادی است. البته می‌دانیم که در برخی از جنبه‌های ایدئولوژیک، قرون وسطای اسلامی تا دوران معاصر ادامه یافته است.

نشانه‌های تحقیق:

به منظور بازسازی نظری فن شعر پارسی، شایسته است پنج مسیر تحقیق را دنبال کنیم. در واقع مجموعه‌ای از متون هر یک از این مسیرها را ارائه می‌دهند:

۱. رساله‌های رسمی و سنتی مربوط به فن شعر و معانی بین. منظور متونی‌اند که با وجود محدودیت هایشان مورد نیاز محقق می‌باشند. تشریح معانی بیان اثر عمرالدین (ق. ۱۲ و ۱۱ م)، باغ‌های جادویی در ظرافت‌های شعر اثر رشیدالدین و طوط (ق. ۱۲ م) و فرهنگ قواعد شعر پارسی اثر شمس غیث (ق. ۱۳ م)، سه متن اصلی این گروه‌اند و اساس تدریس فن معانی بیان را در مدارس و دانشگاه‌های ایرانی، حتی در روزگار ما تشکیل می‌دهند.

۲. آثار ادبی. با توجه به غنای ادبیات فارسی، این حوزه، عرصه بسیار وسیعی را در بر می‌گیرد.

۳. دایره المعارف‌ها. این نوع ادبی که در سراسر جهان اسلام پخش شده، نماد عینی یک رهیافت فراگیر و چند شاخه در علوم است.

۴. متون مهم فلسفی که با فلسفه شرقی مرتبط هستند (منظور فلسفه اسلامی متأثر از فلسفه یونانی است که بیشتر در آثار عربی الکندی، فارابی و ابن سینا مشهود است). این قبیل متون نمونه‌های کمی در زبان فارسی دارند که از آن جمله اثر خواجه نصیرالدین طوسی قواعد شعر و اثر دیگر وی اساس الاقتباس که رساله‌ای عقلی است، می‌باشد.

۵. تحولات و گسترش نظریه ادبی از قرن سیزدهم در هند اسلامی، جایی که فارسی تبدیل به زبان ادبی و نیز زبان اداری می‌شود.

با توجه به آنچه که ذکر شد، تفکر اسلامی معاصر با تغییر نسبت خود با سنت خاص خویش و به واسطه مطالعه نقادانه و متن‌شناسانه آثار نویسندگان کلاسیک خود، می‌تواند، جایگاه نوینی در فلسفه معاصر بیابد و پایه‌های یک شناخت مدرن و استقرایی را بنیان نهد.

● اشاره

نویسنده مقاله حاضر (با توجه به نکات و مطالبی که در محتوای مقاله به آنها اشاره و مطرح کرده است) به روشنی دست‌مایه‌های خوبی و مناسبی از فلسفه اسلامی در دست ندارد. زیرا ادعاها و اظهار نظرهایی در نوشتار وی به چشم می‌خورد که گویا نشانگر کم‌اطلاعی و عدم تخصص وی در زمینه فلسفه اسلامی است. از این رو نوشتار وی دارای اشکال‌هایی است که به برخی از آنها اشاره‌ای می‌شود:

۱. گرایش‌های فلسفی اسلامی و منابع تأثیرپذیری آن:

این که فلسفه اسلامی از یونان اثر پذیرفته و مکتب نوافلاطونی به‌طور گسترده‌ای در آن رسوخ دارد، ادعایی است که با وجود مطرح شدن‌اش در محافل امروزی (به‌طور نقل و نبات ناآشنایان فلسفه) به سختی قابل اثبات و دفاع است. زیرا عناصر اساسی فلسفه یونان

و مدارس اسکندرانى، با گذشتن از فیلترهای بسیار قوی و دقیق متفکرانی چون فارابی، ابن‌سینا، اخوان‌الصفاء، و طیف وسیعی از عرفای مسلمان مثل ابوسعید ابوالخیر، جنید بغدادی، ابوطالب مکی و ابن عربی، و برخی از متکلمان اسلامی نظیر غزالی و فخر رازی، به حوزه علمی اسلام وارد شده و به‌طور کلی اساس و بنیان ساخت یونانی خود را از دست داده و تنها نکات و مطالبی از آن به همان شکل محفوظ مانده که در این فیلترها دچار لغزش و سستی مبنایی و ناسازگاری عقلی نشده است. وانگهی عین مطالب کتاب‌های یونانی در نهضت ترجمه، با شدت امانت‌داری نزد مسلمانان باقی مانده است. استفاده از بعضی منابع علمی و فکری، برای ساختن ساختمان دانش و فلسفه، لزوماً به معنای نفوذ بی‌چون و چرای آن نیست. از طرفی مؤلفه‌ها و زیرساخت‌های فلسفه اسلامی به کلی متفاوت یا مباحث و مسائل یونانی است. نکته دیگر، این که روایت سینیوی (ابن‌سینا) از فلسفه مشاء روایتی نقادانه، نوآورانه، و خلاقانه در فلسفه است که در واقع روایتی، با جرأت و جسارت فلسفیدن است؛ درحالی‌که روایت رشدی (ابن‌رشدی) از فلسفه مشاء روایتی خام و صرفاً نقادانه است و اشکالات ابن‌رشد و پیروان وی بر فلسفه ابن‌سینا بیشتر بر این مبنا است که شما چنین می‌گویید؛ درحالی‌که ارسطو سخنانش این نیست و جور دیگر است. این درحالی‌که اساس گفته‌های فلسفه یونان در روایت سینیوی، صحت خود را یا از دست داده‌اند و یا در دایره بسیار محدودی معتبر شمرده شده‌اند.

بر اساس روایت سینیوی است که گرایش‌های گوناگونی در فلسفه مشاء (گرایش بهمنیار، خواجه، خفری و میرداماد)، و کل فلسفه (مشاء و اشراق) و نیز در روند تفکر عقلی (شاخه‌های فلسفی و عرفان‌نظری) اسلام پدید آمد و الا چنین رشد و بالندگی در روایت رشدی (ابن‌رشدی) به هیچ رو پدید نیامد.

۲. تبادر سکولاریزاسیون از فلسفه:

ادعای این‌که «عبارت فلسفه مفهومی از یک روند سکولاریزاسیون را به ذهن متبادر می‌کند» ادعایی بی‌مبنا و دور از مبنای عقلی فلسفه است. زیرا فلسفه از اصول و مقدماتی برخوردار است که برخلاف پندار نویسنده و بسیاری دیگر، اساساً طرد‌کننده و منکر سکولاریزاسیون است، زیرا توجه به مبدأ اعلی یک مساله از مسائل فلسفه است و در ذیل این مساله نیز مسائل فراوانی کاویده می‌شود که در نهایت با امور دینی پیوند می‌خورد.

وانگهی حتی اگر این اصول و مسائل مورد تردید و انکار (جاهلانه و مجادلانه) قرار گیرد، باز هم فلسفه سکولاریزاسیون را متبادر نمی‌سازد؛ بلکه فقط می‌توان گفت نسبت فلسفه با امور دین معنوی و امور غیردینی (سکولار) یکسان و لایشرط است. و توجه به یکی از دو طرف قضیه به شخص فیلسوف وابسته است؛ ای بسا فیلسوفی به‌رغم فلسفیدن و نیل به مطلبی خلاف امر دینی، به دین و همان امر دینی پایبند و متعبد باشد (مثل ابن‌سینا در مساله معاد جسمانی) و ای بسا فیلسوفی به دلیل نیل به خلاف امر دینی در روند

فلسفیدن، از تعبد به دین یا همان امر دینی سرباز زند (مثل محمد بن زکریای رازی در مسأله نبوت). اما با این همه، این نکته باز هم به طور تسامحی مطرح می‌شود و الا خود همین مسأله نیز چندان قابل دفاع نیست.

۳. قرون وسطای اسلامی و رنسانس اسلامی:

مقایسه و تشبیه دوران طلایی شکوفایی اسلامی با دوران رکود، تاریکی، جهالت و حیوانیت قرون وسطای اروپا، تشبیه و مقایسه‌ای نادرست است، که امروزه در برخی از محافل صورت می‌گیرد. البته این امر به دلیل سرپوش گذاشتن به همه بدبختی‌ها و مشکلات غرب در آن دوره صورت می‌پذیرد و باید مؤلفه‌های کاملاً متمایز این دو محدوده، توسط متخصصان علم و فلسفه، و همچنین تاریخ‌دانان منصف و تحلیل‌گران اجتماعی مورد توجه و بررسی قرار گرفته و به جهانیان عرضه شود تا تصور و تصویر درستی از تاریخ در پیش روی مردمان دنیا قرار گیرد.

۴. باز یافت جایگاه نوین فلسفی:

نویسنده در پایان نوشته‌اش به این نکته توجه و اشاره کرده است که، «تفکر اسلامی معاصر یا تغییر نسبت خود با سنت خاص خویش به واسطه مطالعه نقادانه و متن‌شناسانه آثار نویسندگان کلاسیک خود، می‌تواند جایگاه نوینی در فلسفه معاصر بیابد و پایه‌های یک شناخت مدرن و استقرایی را بنیان نهد».

در نقد این سخن، یادآوری چند نکته ضروری است:

الف) اولاً تفکر فلسفی فلسفه اسلامی، دارای یک پارادایم و مسیر تکاملی است که نمی‌توان آن را تغییر داد؛ زیرا تغییر آن به معنای بر باد دادن همه زحمات هزار و چهارصد ساله بزرگان این سامانه است.

ب) فلسفه، یک روند عقلی است نه استقرایی؛ آنچه تفکر استقرایی بر آن استوار است فلسفه نیست؛ بلکه علوم تجربی (اعم از طبیعی و انسانی) است.

ج) دست‌یافتن به آرمان فلسفی مناسب برای متفکر و فیلسوف مسلمان معاصر تغییر نسبت با سنت خاص خویش نیست، بلکه استحکام بخشیدن به پایه‌های اساسی تفکر اصیل فلسفه سنتی خویش است، و در ضمن این استحکام بخشی نیز پیراستن آن از زوایدی که توسط فیلسوف‌نماها و یا اقتضاهای تاریخی بر اندام این پارادایم وصله ناجور شده‌اند (مثل بخش مهمی از طبیعیات قدیم که در بحث مقولات مورد بررسی قرار می‌گیرد).